«دیدار» مجموعه داستانی به ستایش از مادران؛ در مقام ستیز با آمریکاییها

حبیبی، مجتبی

شکست قیام 28 مرداد 1332 و پیامد آن،پیروزی کورتای‏ آمریکایی در ایران،که حلقه‏ای از شکستهای زنجیره‏ای حرکتهای‏ مردمی در گوشه و کنار جهان بود،در تاریخ و اذهان مردم جهان‏ بویژه مردم کشور ما باقی خواهد ماند.هنرمندان کشورمان،هر یک شکست قیام را به نحوی بازتاب دادند.نقطه اشتراک اکثریت‏ شاعران و نویسندگان،یأس تلخ ناشی از شکست بود. هر نویسنده،جهان معاصرش،ملتی را که به آن تعلق دارد و اقلیمی را که خود از آن برخاسته است،در مراتبی از درجه‏های‏ درونی‏شده بازتاب می‏دهد.شکست مردم اندونزی هم در آن‏ سالها،با سه‏میلیون کشته،به همین تلخی بوده است. احمد محمود،از خطه خوزستان برخاسته است.جایی که در یکصدساله اخیر-تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی-محل حضور و جایگاه و پایگاه ثابت انگلیسی‏های استعمارگر،و بعدها شرکای‏ آمریکایی‏شان بود،و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم،جنگ‏ ناجوانمردانه صدام،بیشتر،در آن خطه زبانه کشید.وجود نفت و حضور بیگانگان در سطوح مختلف،کشف و حفاری و پالایش و صادرات آن،با حاکمیت شاهان دست‏نشاندهء پهلوی،در آنجا دایمی‏ بوده است.احمد محمود،تأثیر فرهنگی حضور بیگانگان را در خوزستان شاهد بوده،و تغییرات اقتصادی را در جهت وابسته کردن‏ ایران به انگلیسی-آمریکایی‏ها از نزدیک دیده است.طبیعی است‏ نویسنده‏ای که وجدان بیدار جامعه‏اش است،مردم را در جریان‏ تجربه‏های خود قرار بدهد؛مصایب و مشکلات آنها را بازتاباند،و به آنان هشدار بدهد که«چوب‏به‏دست‏های ورزیل»1،بیش‏از آنچه‏ مفید می‏نمایند،مضرند.از این منظر است که اغلب نوشته‏های‏ احمد محمود،مستقیم و غیرمستقیم،به حضور نامشروع بیگانگان‏ در ایران می‏پردازد.

مجموعه داستان کتاب«دیدار»،از سه داستان«کجا میری ننه‏ امروز»،«دیدار»و«بازگشت»تشکیل شده است.در هر سه داستان‏ حضور و محبت بی‏دریغ مادر،عنصر اصلی است.همهء بالندگی و رشادت فرزندان،از آغوش مادر آغاز می‏شود؛و وظیفه مادر در قبال‏ فرزندان،تا واپسین دم حیاتش است.

«کجا میری ننه امروز»،مصاحبهء نویسنده با شخصیت اصلی‏ داستان،یعنی ننه امروست.امر الله به امیدیه رفته بوده تا با کار لوله‏کشی پولی گرد بیاورد و دو سال بعد برگردد و عروسی کند.پدر امر الله هم در هنگام برق‏کاری،در اثر برق‏گرفتگی،مرده است. نویسنده،در اول داستان،با تصویر کردن تیر خوردن امر الله روی‏ پلکان و دستگیری او در خانه‏اش،پابه‏پای ننه امر الله به کلانتری‏ و زندان و نزد شیخ مسجد و رمال می‏رود،تا بتواند از حال تنها فرزندش باخبر بشود.داستان،در گفتگوی متقابل ننه امر الله با نویسنده،که گاه«من درونی»ننه امرو می‏شود،و گاه از دهان‏ کسانی که او را پی نشانی می‏فرستند،ادامه می‏یابد.درماندگی ننه‏ امرو،او را با اشخاص و دستگاههای دولتی،که پیش‏تر هرگز سر وکاری با آنها نداشته است آشنا می‏کند،و به افشای آن اشخاص‏ در پس و پشت پرده‏ها و دستگاهها می‏پردازد.

شیوه نویسنده در این کار فنی بوده،و داستان،با کشش و راحتی‏ خوانده و فهمیده می‏شود.سروانتس‏ در تبیین داستان‏نویسی گفته است: «ما در زندگی به دنبال چیزهایی راه‏ می‏افتیم و معمولا به چیزهای دیگری‏ دست می‏یابیم.»امر الله جوان،برای‏ پول درآوردن از راه لوله‏کشی رفته‏ است،تا بعد از دو سال بیاید عروسی‏ بکند،اما سر راهش با افراد و مبارزین‏ ضد حضور آمریکاییها در ایران آشنا شده است و آمریکایی کشته است. نحوه دستگیری‏اش در منزل هم، در پردهء ابهام قرار می‏گیرد.آیا خودیها او را فروخته‏اند؟آیا نیروهای امنیتی‏ شاه و آمریکاییها او را تعقیب کرده و برده‏اند.هرچه هست،مهم مرگ، مبارزین است.آنهایی که می‏خواستند جهانی مبتنی بر عدالت به وجود آید. این را ننه امرو،بعد از ناامید شدن از یافتن نشانه امر الله،غریبانه،مویه‏ می‏کند.او از بی‏کسی می‏نالد:همه‏ «پهلوان زنده»را می‏خواهند.و امر الله که کشته شده است،باید فراموش شود.شاید هم نویسنده به‏عمد،سرنوشت قهرمانانی را که بدون شرکت دادن مردم در مبارزه،خودسرانه عمل می‏کنند، چنان تصویر می‏کند.

عمد دیگر نگاه چپگرایانهء احمد محمود،قهرمان قرار دادن‏ طبقهء کارگر است.دیگران یا در طبقه سلطه‏گرند یا سلطه‏پذیر.اما پیام داستانهای احمد محمود،رسانه‏ای نیست.انعطاف آنها،مردمی‏ و دوست داشتنی بودنشان آنها را باورپذیر می‏نماید؛چنان‏که مادران‏ داستانهای او،«مادر»ماکسیم گورکی نیستند که پرچم به دست‏ بگیرند.جایگاه احمد محمود در داستان‏نویسی رئالیستی دهه چهل‏ و پنجاه در ایران،او را میان تأثیرپذیری از ماکسیم گورکی و هاینریش‏ بل آلمانی قرار می‏دهد.یعنی چپگرای آزادی که نمی‏خواهد با لجاجت،از شوروی دفاع و تعریف کند.

داستان دوم:دیدار

دیدار داستانی است به افسوس بازپرورده از کسانی که رفته‏اند و کسانی که باقی‏مانده‏اند.نرگس خاتون وقتی در تهران،با تلگرام رسیده می‏فهمد دره نصرت-کسی که با او صیغهء خواهری خوانده‏ است،باهم جوانی‏شان را سر کرده بوده‏اند و هریک پس از ازدواج، به نوبت شوهرانشان را از دست داده بودند-از پسرش،که حسابدار شرکت است،می‏خواهد او را به دزفول ببرد تا پیش از شب هفت، آنجا باشد.پسر می‏خواد وظیفه را از گردن خودش ساقط کند،و کار را به برادر بزرگتر واگذارد.برادر بزرگتر هم سه‏شیفته کار می‏کند، و جوابش از پیش روشن است.

نرگس خاتون بقچه‏اش را برمی‏دارد و با اتوبوس،از تهران راهی‏ دزفول می‏شود.باز هم نویسنده،تصاویر سالیان گذشته را از خاطر نرگس خاتون و از صافی ذهن امروز او می‏گذراند.دده نصرت بر گردن پسران او،غلام عباس و غلام رضا،حق مادری داشته است. اما روزمرگی و عشق پایتخت‏نشینی،چنان آنان را در خود گرفتار کرده که نه دیروزها را به یاد دارند و نه امید به آینده‏ای دارند.تا اتوبوس به دزفول برسد،خاطره‏های نرگس خاتون می‏جوشد و می‏جوشد.

محور بازتاب خواب و رؤیا در واقعیت،در این قصه هم خود را می‏نمایاند.رؤیا یکی از محوری‏ترین اساس زندگی انسان در داستانهای احمد محمود است.او کارکرد رؤیا را نتیجهء عقدهء ادیپ‏ و غریزه‏های سرکوب‏شده نمی‏بیند،بلکه آن را از ضمیر ناپیدای‏ آدمی جاری می‏سازد:

«در اندرون من خسته‏دل ندانم کیست/ که من خموشم و او در فغان و در غوغاست.

«بازگشت»

در داستان«بازگشت»،احمد محمود را نویسنده‏ای می‏بینیم‏ سیاسی‏نویس،جهتگرا و دارای بینش سیاسی؛که آن محصولی از فرآیند دوره تاریخی شکست 28 مرداد سال 1332 به بعد است. کودتایی که مسئولیت پیروزی‏اش را کسی و یا جریانی به گردن‏ نگرفت.هریک-از حزب توده و مصداق و ارتش-دیگری را متهم‏ کردند.شکستی که بازیگران معرکهء آن کمدی درام،چندصد نفر چاقوکش و لات بی‏سروپایی بودند،که متأسفانه امروز هم شعبان‏ بی‏مخ،به بازگویی خاطراتش از آن می‏پردازد.دسته‏ای دزد و لات‏ را از زندان و جاهای دیگر به میادین شهر تهران آوردند،و آنها آغازگر پیروزی کودتا شدند.

بازنمایی خبط و خطاها در آثار هنرمندان،آیندگان را از افتادن‏ به همان چاهها بازمی‏دارد.چنان‏که دیدیم بختیار و اویسی،نتوانستند از آن حربه،در سال 57 استفاده کنند.پس لرزه‏های شکست 28 مرداد سال 32،آثارش را بیش‏از سیاست و اقتصاد،در فرهنگ و هنر بازتاب داد.شاعرانی موضوع شعرهایشان را مرثیه‏خوانی قرار دادند.نویسندگانی از دیدگاههای خاص خودشان،شکست و پس‏لرزه‏های آن را مورد نگارش قرار دادند.احمد محمود هم یکی‏ از نویسندگان مرثیه‏سرای شکست 28 مرداد سال 32 بود. در داستان«بازگشت»،نویسنده گاه به شیوه هاینریش بل‏ آلمانی نزدیک می‏شود؛اما از طنز او،برخوردار نیست.گاهی به‏ ماکسیم گورکی نزدیک می‏شود،بی‏آنکه از امید به آیندهء بهتر او برخوردار باشد.شخصیتهای اجتماعی،اقتصادی و سیاسی را در موقعیتهای متخیرشان تصویر می‏کند.قهرمان امروز،خاین فردا می‏شود،و بالعکس.هرچند،نگاهش به طبقه کارگر است،که در هر صورت شخصیتهای اصلی داستانش هستند،اما به دیگران هم، درخور موقعیت و ایجاب داستان،بها می‏دهد.

او روند روبه‏رشد بحرانها را یکسره ادامه می‏دهد،و چنان‏ انتظار خواننده را در سطور داستانش جواب می‏دهد،که نه‏تنها سیراب‏ می‏شود،بلکه حس کنجکاوی‏اش را نیز برمی‏انگیزد تا بی‏وقفه،تا آخرین جملهء کتاب پیش برود.نثر شیوا و درک روابط اجتماعی‏ شهرهای جنوب،از ویژگیهای بارز نویسنده است.قهرمان داستان‏ «بازگشت»،جوانی سی و یک ساله به نام گرشاسب است،که بعد از سپری کردن پنج سال تبعید،به اهواز برمی‏گردد.بازگشت به‏ گذشته،باز هم در اتوبوس شکل می‏گیرد.طی هر منزلی،بازگویی‏ خاطره‏ای است.گرشاسب جزو کارگران سازمان کارگری شورای‏ متحده وابسته به حزب توده بوده،و رابط بین کارگران ریسندگی‏ با شرکت نفتی‏ها در اهواز و مناطق اطراف است.به فاصله دو ماه‏ بعد از پیروزی کودتا،هرکس و هر تشکیلاتی منهدم می‏شود. گرشاسب،وقتی از اتوبوس پیاده می‏شود،تغییرات شهر و آرایش‏ بعضی از مردم را به شکل آمریکاییها،می‏بیند.بانکهای خارجی و داخلی،مثل قارچ از زمین روییده‏اند.زنها با دامنهای کوتاه،توی‏ خیابانها راه می‏روند.تابلوهای نئون،هر کدام تولیدات یک شرکت‏ خارجی را تبلیغ می‏کنند.رژیم شاه،بعد از کودتا،سعی کرده بود تلخی کودتا را با آوردن کولر گازی و یخچال و پنکه و...به کام‏ مردم شیرین کند.

گرشاسب خیال می‏کند به محض اینکه مردم و انقلابیون‏ سابق او را ببینند،استقبالش خواهند کرد،و همه،حرکت‏های ضد کودتا را،از سر خواهند گرفت.اما روی‏برگرداندن اشخاصی مثل‏ عنایت از او،رؤیایش را آشفته می‏کند.

به پسرخاله‏اش می‏گوید:«پاشو،پاشو آب بزن به صورتت. مبارزه واقعی،تازه از امروز شروع شده.پاشو به خودت تکون بده.» پسرخاله،با گرشاسب کار سیاسی را شروع کرده است.اما او از مشتهای آسمان‏کوب واشده،واخورده است.گرشاسب،سر راهش، در شهرهای مختلف،دوستانی را دیده است که برای درامان ماندن‏ از دست ادارهء امنیت،خود را به شهرهای دیگر تبعید کرده‏اند.درواقع‏ خود و هویت خود را گم‏وگور کرده‏اند.عذر و بهانهء هیچ‏کس،برای‏ گرشاسب قانع‏کننده نیست.از دیدگاه او،همه باید تا نابود کردن و نابود شدن،پیش بروند.گل عطر،مادر گرشاسب،مثل همه مادرهای‏ رمانهای احمد محمود که رنج فرزندان دربندشان را به جان می‏خرند و می‏سوزند،رنج دوری گرشاسب را به جان خریده است.پدرش، کارون،که شصت سالی دارد و همه عمر را بنایی کرده است،حالا با پایی لنگ،خانه‏نشین است.خواهرش،بنفشه،بزرگ شده،و برادرش دیپلمش را گرفته است.کانون خانواده،فقط با خیاطی مادر گرم است.رضا،پسر خواهرش مهتاب،می‏خواهد از گرشاسب‏ الگوبرداری کند.اهل خانواده و فامیل می‏خواهند هرطور شده او را به سرکار بفرستند.گشت‏وگذار در شهر،در همان روزهای اول، گرشاسب را در جریان تغییرات آدمها در عرض پنج سالی که او نبوده است قرار می‏دهد.کتابفروشیها سوخته‏اند.و نیکمرام کتابفروش‏ مانده است،تا کتابخوانان را به اداره امنیت او بدهد.آنهایی که‏ پیش‏تر شعاری می‏دادند و خود را رهبران مردم می‏نمایاندند هریک‏ به گوشه‏ای خزیده‏اند و زندگی‏شان غرق در رفاه شده است.هر جا برای کار سفارشش را می‏کنند به سبب نداشتن عدم سوءپیشینه، درمی‏ماند.هرکسی موقعیتی دارد،به جهت خیانتش به مردم کسب‏ کرده است.حاج ملک مغازه‏اش را به سالنی بزرگ تبدیل کرده است‏ و کلی هم اعتبار دارد.پسرخاله،مغازهء لوازم خانگی باز کرده است. غلام،خودفروشی را جور دیگری لاپوشانی کرده،و شرکتی به هم‏ زده است.برای آنکه گرشاسب را متقاعد بکند،می‏گوید ادارهء امنیت‏ اخته‏اش کرده،و طاقتش را شکسته است.صفدر کارگزار بانک شده‏ است.درکل،آنهایی که مانده‏اند،به قیمت خودفروشی و دیگران‏فروشی به امکانات دست‏یافته‏اند.کس دیگری هم مثل‏ حمید هم که مانده است،یک دستش را میان دو قطار از دست داده‏ است.ابراهیم،کارگر سیلو،راه چاره درنیفتادن در چاه خودفروشی را در خودکشی دیده است.کسانی به خدمت سازمان امنیت درآمده‏اند درست در زمانی که ذهن گرشاسب به لانه زنبوران مانند شده است‏ و همهء صداها در آن می‏پیچد،و قسمتی او را به زندگی و قسمتی‏ به مرگ فرامی‏خواند،در خیابان،به دلیل داشتن سبیل کلفت، گرفتار مأموران امنیتی می‏شود.

تراشیده شدن سبیلش در بازداشتگاه،همهء ملاحظات قبلی را از ذهنش پاک می‏کند.انتقام،تنها صدایی است که شبانه‏روز در ذهنش طنین می‏اندازد.

بعد از آنکه در خیابان و در میان فامیل،به‏خاطر نداشتن سبیل، مورد تمسخر قرار می‏گیرد،نقشهء به آتش کشیدن ماشین سرهنگ‏ را در ذهنش می‏پروراند.آگاهی پیدا می‏کند که خدمت به سلطنت‏ و کودتا و آمریکاییها،بدون خوشگذرانی و عیاشی و تقلید از آنان، برای سرهنگ و مهندس عبدی،که پیمانکار عمدهء شرکتهای‏ آمریکایی است،ناممکن می‏نماید.بهترین زمان اجرای طرح-که‏ انداختن بمبی به درون ماشین سرهنگ است که سگ دارد و بیشتر اوقات مست است-شب را تشخیص می‏دهد. سوختن ماشین سرهنگ،زمانی که خودش و دخترش در آن بوده‏اند،آتش انتقام گرشاسب را فرو می‏نشاند؛و به جای آن،تردید و گریز از خود را در ذهنش تشدید می‏کند.

مردم شهر،شکست سکوت سرد و سنگین‏ شهر را،با دهان‏به‏دهان گرداندن ابعاد ترور، هیجان می‏بخشند.شایعه‏ها،ترور چند آمریکایی در آن ماشین و جاهای دیگر را هم دربرمی‏گیرد.جیپ جنگی‏ پسرخاله و بیست و هفت جیپ جنگی‏ دیگر،توسط اداره امنیت،توقیف‏ می‏شوند.گرشاسب می‏خواهد کسی را پیدا کند تا شهادت بدهد شب حادثه او در نزد وی بوده‏ است.هرکسی را که از پیش‏ در ذهن خود نامزد می‏کند، وقتی با او روبه‏رو می‏شود، از خیرش می‏گذرد. پسرخاله،با سروصورتی کبود و خونین،از بازداشت آزاد می‏شود.شنیدن اخبار از دهان پسرخاله دربارهء آزار بازداشت‏شدگان،گرشاسب‏ را بر آن می‏دارد که به سازمان امنیت برود و بگوید که از سرهنگ، انتقام شخصی گرفته است.

همهء اهل خانواده مخالفت می‏کنند.عذاب وجدان،خیال او را به همه‏جا می‏برد.درنهایت،همهء اهل خانواده تشخیص می‏دهند که او دچار جنون شده است،و باید برای مداوا به تهران فرستاده‏ بشود.

وقتی داستان به پایان می‏رسد،رضا،پسر مهتاب،خواهرزادهء گرشاسب،آماده است تا پا جای پای او بگذارد.او به گرشاسب گفته‏ بود:اگر آرمان بلند باشد،می‏شود آزار و تحقیر کردن‏ها را متحمل‏ کرد.

در این داستان هم،احمد محمود،چپاولگر بهای شرکتهای‏ نفتی آمریکایی را در خوزستان بازگو می‏کند.باز هم قتلی ناشی‏ از حضور بیگانگان اتفاق می‏افتد؛خشونتی که خشونت به بار می‏آورد.

یکی دیگر از وجوه بارز نوشته‏های احمد محمود دربارهء دهه‏های‏ سی و چهل و پنجاه،مبارز بودن قهرمانانش است.قهرمان اصلی، بازنمایی خبط و خطاها در آثار هنرمندان،آیندگان را از افتادن به‏ همان چاهها بازمی‏دارد.چنان‏که‏ دیدیم بختیار و اویسی،نتوانستند از آن حربه،در سال 57 استفاده‏ کنند.پس‏لرزه‏های شکست 28 مرداد سال 32،آثارش را بیش‏از سیاست و اقتصاد،در فرهنگ و هنر بازتاب داد.شاعرانی موضوع‏ شعرهایشان را مرثیه‏خوانی قرار دادند.نویسندگانی از دیدگاههای‏ خاص خودشان،شکست و پس‏لرزه‏های آن را مورد نگارش‏ قرار دادند.احمد محمود هم یکی‏ از نویسندگان مرثیه‏سرای شکست‏ 28 مرداد سال 32 بود

علی‏رغم شرایط و موقعیت درهم‏شکننده روح مبارزه و آرمانخواهی، و یارانی که خیانت کرده‏اند،بر سر آرمان خود می‏ایستد،و از همه‏ سختیها استقبال می‏کند.تلخی و سردی قلم احمد محمود،از سطور اول،خواننده را آماده می‏کند که پذیرای سرنوشت شوم‏ شخصیتها باشد؛ویژگی‏ای که هاینریش بل آن را«زهر»می‏نامد، و در لفافه‏ای از طنز می‏پیچاند و بلعش را آسان می‏کند.همانگونه‏ که سویفت با زبانی دوگانه و تمثیلی،آغازگرش بوده است.افول‏ ستاره قهرمان از آسمان جامعه هم،در داستانهای احمد محمود، پایان آن زندگی است؛و هیچ اثری از هیچ عملکرد ابرانسانی،در ذهن خواننده نمی‏نشیند.گونه‏ای که زندگی را به شدت فردی‏شده‏ می‏نمایاند،و تکرارش را برای دیگران ناممکن.درحالی‏که در آثار گورکی،هرجا که داستان قطع می‏شود،راه رفته،خود منشأ سعادت‏ و خیر اجتماعی است؛هرچند نارسا و کوتاه.از این منظر هم شاید بتوان او را به نوعی نیهلیسم متهم کرد.نیهلیستی از نوع«بیگانه» آلبر کامو،و به دور از مفهوم ارزشی به نام شهید و شهادت؛که یک‏ مفهوم مشترک انسانی و آسمانی است،و در همه ادیان و در میان‏ همه مبارزان عدالتخواه،جایگاه ویژه‏ای دارد. برای مستدل نمودن این ادعا،که آثار احمد محمود،بین آثار هاینریش بل و گورکی است،به دو نمونه‏ از کار آنان اشاره‏ای‏ می‏کنم:

داستانی کوتاه از ماکسیم‏ گورکی هست با نام«قلب‏ فروزان دانکو».دانکو رهبر عده‏ای است که می‏خواهند از جنگل و جزیره و تاریکی بگذرند. سختی راه،آنان را علیه رهبر،که دانکو باشد،می‏شوراند.دانکو قلبش را به آنان‏ می‏دهد،تا با نور و گرمای آن،به ساحل‏ سعادت برسند.دانکو می‏میرد؛اما گروه به‏ سرمنزل سعادت می‏رسند؛همچنان امیر کبیر، در حمام فین کاشان کشته می‏شود،اما سرمنشأ خیری می‏شود،که تاکنون در جامعه جریان دارد. در مقابل،به داستان«چهره اندوهگین من» هاینریش بل اشاره‏ای می‏کنم:جوانی پانزده ساله، روزی که ارتش هیتلر شکست خورده و او چهره‏ای‏ بشاش داشته است دستگیر،و به پنج سال زندان محکوم‏ گردیده است.ساعاتی بعد از آزادی،او با چهره‏ای‏ اندوهگین،در ساحل رود راین حرکت می‏کند،که دستگیرش‏ می‏کنند.در این روز او باید مثل هر شهروندی،چهره‏ای بشاش‏ داشته باشد.اما به پنج سال زندان محکوم می‏شود. در هر دو مثال،عمل و هدف آرمانی،همه جهانی و انسانی‏ است.در بازگشت گرشاسب،نه‏تنها جامعه شکست خورده است، بلکه آوایش در گور گوشهای گرشاسب طنین دارد،و او باید به تبعید و نیستی برگردد.

ادبیات بعد از شکست 28 مرداد 32 در ایران،بعضی از نویسندگان‏ را به خودکشی فراخواند.بعضی را نیز در هنرشان به خودکشی‏ رهنمون شد.همچنان‏که در آثار احمد محمود،این‏گونه بازتاب‏ یافت.

(1).چوب‏به‏دستهای ورزیل؛نمایشنامه‏ای از«گوهر مراد»(غلامحسین‏ ساعدی).